



## **Pathology of the political culture of Afghan society under the re-rule of the Taliban**

Hamed Alizadeh<sup>1</sup>

Reza Parizad<sup>2</sup>

### **Abstract**

With the re-domination of the Taliban over Afghanistan and the fall of the republican system in 2021, this country underwent dramatic changes in various aspects. The changes that went to the core of Afghan society and spread different ideas in the governance system and the public sphere. This research has analyzed the issue of the political culture of this country's society due to the necessity of analyzing the consequences of the re-domination of the Taliban on Afghanistan. The main question of the research is based on what effects the re-establishment of the Taliban has left on the political culture of the Afghan society. To answer this question, Almond and Verba's political culture theory was used and components such as political violence and authoritarianism, xenophobia and xenophobia, ethnic and tribal political culture, dogmatism and absolutism, mistrust of the government and lack of passivity and lack of Participation and evasion were considered. According to the hypothesis of the research, all elements of the political culture of Afghan society have been weakened and regressed during the Taliban period. Also, according to the theory of Almond and Verba, the political culture of the Afghan society during the Taliban period is a combination of limited and subservient political culture, and the citizens do not expect any change from the political system, and the government does not create an opportunity for citizens' participation and freedom.

**Keyword: Political culture, Taliban, Afghanistan, society, participation.**

---

<sup>1</sup> Phd student of Political Science, Political Sociology, Islamic Azad University, Qom branch. Qom, Iran [dr.hamedalizadeh@yahoo.com](mailto:dr.hamedalizadeh@yahoo.com)

<sup>2</sup> Assistant professor and member of the academic staff of Islamic Azad University, Qom branch, Qom, Iran [R\\_parizad@yahoo.com](mailto:R_parizad@yahoo.com)



## آسیب‌شناسی فرهنگ سیاسی جامعه افغانستان در حکمرانی

### دوباره طالبان

حامد علیزاده<sup>۱</sup>، رضا پریرزاد<sup>۲</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۱۶

### چکیده

با سلطه‌ی دوباره طالبان بر افغانستان و سقوط نظام جمهوری در سال ۲۰۲۱، این کشور از جنبه‌های مختلف دچار تغییراتی شگرف شد. تغییراتی که تا تاروپود جامعه افغانستان را پیش رفت و ایده‌های دگر در نظام حکمرانی و حوزه عمومی تسری داد. این پژوهش بنا به ضرورت تحلیل پیامدهای سلطه دوباره طالبان بر افغانستان موضوع فرهنگ سیاسی جامعه این کشور را بررسی کرده است. پرسش اصلی تحقیق بر این مبنا طرح شده که سلطه دوباره طالبان چه تأثیراتی بر فرهنگ سیاسی جامعه افغانستان بر جای گذاشته است؟ برای پاسخ به این پرسش، از نظریه فرهنگ سیاسی آلموند و وربا استفاده شد و مؤلفه‌هایی مانند خشونت‌گرایی و استبداد سیاسی، بیگانه‌هراسی و بیگانه‌ستیزی، فرهنگ سیاسی قومی و قبیله‌ای، جزم‌اندیشی و مطلق‌نگری، بی‌اعتمادی به دولت و عدم انفعال و عدم مشارکت و قانون‌گریزی مدنظر قرار گرفت. بر اساس فرضیه پژوهش همه عناصر فرهنگ سیاسی جامعه افغانستان در دوره طالبان تضعیف شده و رو به قهقرا رفته است. همچنین طبق نظریه آلموند و وربا، فرهنگ سیاسی جامعه افغانستان در دوره طالبان، تلفیقی از فرهنگ سیاسی محدود و تبعی است و شهروندان هیچ انتظار تغییری از نظام سیاسی ندارند و حکومت هم مجالی برای مشارکت و عرض‌اندام شهروندان ایجاد نمی‌کند.

**واژگان کلیدی:** فرهنگ سیاسی، طالبان، افغانستان، جامعه، مشارکت.

۱- دانشجوی دکتری علوم سیاسی گرایش جامعه‌شناسی سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم، قم، ایران

۲- استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم، قم، ایران (نویسنده مسئول)

## مقدمه

در سال ۲۰۲۱، افغانستان شاهد خیزش و قدرت گرفتن دوباره طالبان بود. این تحول شگرف که به سقوط دولت اشرف غنی و تغییر نظام سیاسی در این کشور منجر شد، پیامدهای بس گسترده‌ای به دنبال داشت. طالبان که حکومت خود را امارت اسلامی نام نهادند، به دنبال تثبیت و اجرای آموزه‌ها و انگاره‌های معرفتی و شناختی خود در جامعه افغانستان برآمدند. جامعه‌ای که بعد از حمله آمریکا و سقوط دولت اول طالبان و شکل‌گیری نظام جمهوری، تغییرات متعددی در لایه‌لایه‌های زندگی مردم به خود دیده بود. این تغییرات از نوع پوشش زنان، مدرسه رفتن آن‌ها تا حذف انتخابات و احزاب و رسانه‌های ارتباط جمعی خصوصی را شامل شده است. در واقع، فرهنگ سیاسی مردم افغانستان در دوره حاکمیت دوباره طالبان به گونه‌ای اساسی تغییر کرده و از مشارکت فعال در صحنه سیاسی به انزوا و حاشیه‌نشینی مطلق تنزل یافته است.

این فرهنگ سیاسی، در دوران بیست‌ساله حکومت جمهوری که با ریاست جمهوری حامد کرزی و اشرف غنی همراه بود، اکنون و تحت زعامت طالبان، با جدایی بیشتر دولت و حاکمیت همراه شده است. عدم اطمینان مردم افغانستان به نظام سیاسی این کشور منجر به عدم حمایت، کارشکنی، نارضایتی، عصیان و قانون‌گریزی آن‌ها خواهد شد که این رفتارها خود می‌تواند باعث بازتولید و تشدید تبعیض‌ها و همچنین سرکوب از جانب دولت شود.

شاید یکی از علت‌های اصلی نبود حاکمیت قاطع در این کشور، پیچیدگی خاص جامعه افغانستان است که در شکل فرهنگ سیاسی پایین، غلبه قوم‌گرایی بر ملت‌گرایی، تکمیل نشدن فرآیند ملت‌سازی، فقدان توسعه اقتصادی و ... بوده است. به عبارت دیگر جامعه افغانستان مبتنی بر همبستگی مکانیکی است و هنوز همبستگی ارگانیکی (وجدان جمعی) در آن شکل نگرفته است. تحت این شرایط، این جامعه

همواره با موج مخالف یکدیگر در زمینه استقرار دموکراسی مواجه بوده و تلاش نیروهای روشن‌فکر برای استقرار دموکراسی با مقاومت نیروهای تمامیت‌خواه و سرکوبگر مواجه شده است (شفیعی و اقدسی، ۱۳۸۹: ۲۱۸) و بستر اجتماعی جامعه افغانستان اغلب زمینه‌ساز قدرت یافتن نیروهای غیر دموکراتیک بوده است. چنان‌که این بستر در قدرت‌یابی دوباره طالبان و تثبیت حکومت آن‌ها در افغانستان نقش مهمی ایفا کرده است.

با عنایت به این مباحث، پژوهش حاضر می‌کوشد تا فرهنگ سیاسی مردم افغانستان تحت حاکمیت دوباره طالبان را در ابعاد مختلف آسیب‌شناسی کرده و دلایل این آسیب‌ها را مشخص کند؛ بنابراین این پژوهش هم به توصیف و تشریح آسیب‌های فرهنگ سیاسی مردم افغانستان می‌پردازد و هم عوامل این آسیب‌ها را تحلیل می‌کند. روش تحقیق توصیفی و تحلیلی و جمع‌آوری داده‌ها بر مبنای منابع کتابخانه‌ای، پایان‌نامه‌ها، مجلات و مقالات فارسی و دیگر منابع اینترنتی است. متغیر اصلی (مستقل) در تحقیق حکمرانی دوباره طالبان و متغیر وابسته فرهنگ سیاسی جامعه افغانستان است.

### پیشینه پژوهش

درباره موضوع پژوهش تحقیقاتی صورت گرفته است که به چند نمونه اشاره می‌شود: مهدوی و ساجدی (۲۰۲۱)، معتقدند که رفتار سیاسی حاکمان پیشین بارزهای بایسته اسلامی در حوزه رفتار سیاسی فاصله دارد. این مسئله قبل از همه متوجه فرهنگ سیاسی قبیله‌ای حاکم بر کشور است. عرفان، (۱۳۹۹)، کتابی با عنوان «فرهنگ جزیره‌ای؛ تأملاتی پیرامون فرهنگ سیاسی افغانستان» نوشته است. او در این کتاب فرهنگ سیاسی افغانستان را به شدت شکننده، چندپاره و جزیره‌ای عنوان می‌کند و معتقد است این فرهنگ به‌جای اینکه نمایانگر زیبایی تکرر سیاسی باشد، به‌عنوان جزیره‌هایی عمل می‌کنند که آهسته‌آهسته از هم دور می‌شوند. عارفی و

حمیدی، (۱۳۹۷)، نقش فرهنگ سیاسی در مشارکت سیاسی افغانستان را مورد بررسی قرار داده و معتقدند فرهنگ سیاسی افغانستان در چهار دهه اخیر دستخوش تحول زیادی بوده است و این تحول در دوران جهاد به خاطر تعاملات اجتماعی و سیاسی گسترده افغانستان با کشورهای دیگر بیش از هر زمان دیگر محسوس بوده است. بخشایشی اردستانی و میر لطفی، (۱۳۹۰)، نقش جامعه‌پذیری سیاسی در شکل‌گیری طالبانیزم در افغانستان را مورد تحقیق و پژوهش قرار داده و معتقدند که دین، فرهنگ، عرف اجتماعی و حتی موقعیت اجتماعی و اقتصادی هریک به‌نوبه خود توانایی تأثیر بر افکار و رفتار انسان را دارد. این وضعیت به‌خوبی در افغانستان قابل مشاهده است. چنان‌که ابعاد ظاهر و شریعت دین طالبان از تأثیرپذیری آن‌ها از فرهنگ قبیله‌ای و اسلام احساسی و رادیکال آن‌هاست.

### چارچوب نظری

برای آسیب‌شناسی فرهنگی سیاسی افغانستان در دوره حکمرانی دوباره طالبان، نظریه گابریل آلموند و سیدنی وربا بیش از دیگر نظریات می‌تواند کارآمد باشد؛ زیرا این نظریه هم نوع نگرش مردم به حکومت‌ها و هم سه نوع فرهنگ سیاسی را مشخص می‌کند. هر دو مقوله هم درباره فرهنگ سیاسی جامعه افغانستان صدق می‌کند. آلموند و وربا در دهه ۱۹۶۰ در کار تحقیقی مشترکی تحت عنوان «فرهنگ مدنی: ایستارهای سیاسی و دموکراسی» به مطالعه و بررسی پنج کشور انگلستان، آلمان، ایتالیا، مکزیک و آمریکا پرداختند، به این نتیجه دست یافتند که علت عمده عدم توسعه‌یافتگی سیاسی در کشورهای جهان سوم، به مسائل روانی، تاریخی و فرهنگی مربوط می‌شود (قوام، ۱۳۷۴: ۸۳). این پژوهش آلموند و وربا، بیش از هر کس دیگری در پیدایش و شکل‌گیری رهیافت و مفهوم فرهنگ سیاسی مؤثر بوده است. به‌طوری‌که می‌توان گفت، مفهوم فرهنگ سیاسی در معنا و مفهوم جدید، زاینده تلاش پژوهشگرانی چون آلموند و وربا بود. تلاش‌های این دو محقق در

جهت بررسی مقایسه‌ای فرهنگ ملت و در سطح دست سیاسی بود. مسئله آن‌ها به دست دادن تبیینی در علل پایداری دموکراسی در برخی کشورها و ناپایداری آن در کشورهای دیگر بود. در واقع، این دو، سطح جدیدی از تحلیل را در تبیین رفتار سیاسی انسان در علوم سیاسی و اجتماعی به وجود آوردند. سطحی که در آن برای تحلیل رفتار به عناصری چون معتقدات، باورها، ارزش‌ها و احساس است یا همان فرهنگ سیاسی توجه می‌شد. اینان، فرهنگ سیاسی را نگرش و جهت‌گیری جامعه نسبت به سیاست و نظام سیاسی تعریف کرده‌اند (قیصری و شکوری، ۱۳۸۱: ۳۳-۳۲).

آلموند و وربا، انواع فرهنگ سیاسی را بر اساس دو محور مشخص می‌کنند: یکی بر اساس محور نوع جهت‌گیری‌های فردی نسبت به نظام سیاسی که عبارت‌اند از:

۱- نگرش (ایستار) ادراکی؛

۲- نگرش (ایستار) احساسی؛

۳- نگرش (ایستار) ارزشی.

دوم بر اساس محور موضوع جهت‌ها که عبارت‌اند از:

۱- اشخاص حاکم؛ ۲- سیاست‌های حکومتی؛ ۳- ساختارهای حکومتی.

۱- نگرش ادراکی: به دانسته‌ها و باورهای مردم از نظام سیاسی، مربوط است و

شناخت آن‌ها را از مقررات، نقش‌ها و نهادها نشان می‌دهد. فردی که در

چارچوب این کیفیت فرهنگی قرار می‌گیرد، نظام سیاسی را بر مبنای نتایج

عینی و ملموس حاصل از عملکرد نظام ارزیابی می‌کند. میزان موفقیت

نظام در برآوردن نیازها و حل مشکلات، معیار ارزیابی است.

۲- نگرش احساسی: به احساس مردم نسبت به نظام سیاسی، مقررات، نقش‌ها و

داده‌های نظام ارتباط می‌یابد. دوستی و نفرت نسبت به نظام حاکی از

نگرش احساسی است که مانع ارزیابی دقیق روند واقعی جریان‌ات می‌شود. فرد بدون توجه به نتایج عملی، آینه منعکس‌کننده احساسات القاشده به خود است.

۳- نگرش ارزشی، در ارزیابی اهداف سیاسی ریشه دارد و از معیارهای ارزشی، شناختی و احساسی تشکیل می‌شود. ممکن است داوری فرد نسبت به نظام سیاسی ناشی از ارزش‌های اخلاقی، مذهبی یا سنتی جامعه باشد (عباسیان، ۱۳۸۷: ۳۸).

وربا و آلموند بر اساس نگرش‌های یا ایستارهای سه‌گانه از سه نوع فرهنگ سیاسی نام می‌برند:

فرهنگ سیاسی محدود (بسته): هنگامی که نگرش‌های مختلف نسبت به موضوعات چهارگانه صفر باشد، فرهنگ سیاسی، محدود یا بسته خواهد بود. در این جوامع نقش‌های سیاسی تخصصی و منفک شده وجود ندارد. همچنین در این جوامع انتظار اینکه نظام سیاسی تغییری ایجاد کند، وجود ندارد. به عبارت دیگر، افراد هیچ انتظاری از نظام سیاسی ندارند. جهت‌گیری‌های سیاسی در این نوع فرهنگ سیاسی، فوق‌العاده ضعیف است و مردم تصور نمی‌کنند که در شکل‌گیری و دگرگونی هدف‌های سیاسی مؤثر باشند. افراد نه نسبت به نهادهای سیاسی کشور و نیز مسائل و تصمیمات ملی احساس وابستگی می‌کنند و نه تصویر روشنی از نظام سیاسی در ذهن دارند. در فرهنگ مزبور با آنکه ممکن است افراد در سطوح محلی در تصمیم‌ها دخالت داشته باشند، اما نمی‌توانند این تصمیمات و سیاست‌ها را به کل نظام سیاسی مرتبط سازند؛ بنابراین، در این شرایط، طرح موضوعاتی نظیر منافع، هدف‌ها، امنیت و توسعه ملی محلی از اعراب ندارد (قوام، ۱۳۸۲: ۷۲).

فرهنگ سیاسی تبعی (انفعالی): دومین نوع فرهنگ سیاسی، فرهنگ سیاسی تبعی است. در اینجا در ذیل ستون‌های مربوط به نظام سیاسی به‌عنوان کل و همچنین برون

داده‌های سیستم سیاسی عدد یک‌دیده می‌شود، درحالی‌که ستون‌های مربوط به درون داده‌ها و بازیگر سیاسی (خود) همچنان عدد صفر را نشان می‌دهد. این به معنای آن است که فرد منفعل (تابع) از وجود نظام سیاسی و داده‌های آن آگاهی دارد و نسبت به آن علاقه‌مند یا از آن متنفر است. ولی به علت نبود نهادهای بیان و تجمع خواست‌ها و تقاضاها و یا ضعف ساختارهای نهاده افراد نمی‌توانند کارایی سیاسی چندانی برخوردار باشند. در این فرهنگ، نخبگان سیاسی سخنگوی خواسته‌های مردم هستند. براین اساس، در فرهنگ سیاسی تبعی، مردم خود را شرکت‌کنندگان فعال در فرایند سیاسی نمی‌پندارند و عملاً اتباع حکومت تلقی باشند (قوم، ۱۳۸۲: ۷۲). این نوع فرهنگ سیاسی، در سطح پایین‌تری از فرهنگ سیاسی مشارکتی و در سطح بالاتری از فرهنگ سیاسی محدود و کوتاه‌بینانه است. در این فرهنگ، مردم خود را شهروند به حساب نمی‌آورند، اما مشارکتشان در امور سیاسی منفعلانه است. مردم احساس تعهد اندکی نسبت به دولت دارند و از صحبت کردن در امور سیاسی احساس ناراحتی می‌کنند (قراگوزلو، ۱۳۸۷: ۳۷۶-۳۷۵). این‌گونه افراد به‌طور معمول نمی‌توانند به‌صورت گروه سازمان‌یابند و درک آن‌ها از صلاحیت و کارایی سیاسی در سطح بسیار پایینی است. به‌طور کلی در چنین فرهنگی که مردم خود را کاملاً تابع می‌دانند، دموکراسی به‌دشواری تواند دشواری می‌دانند، دموکراسی به‌دشواری می‌تواند به‌صورت ریشه‌ای استوار یابد (عالم، ۱۳۷۴: ۱۵۲۱).

فرهنگ سیاسی مشارکتی (فعال): در این فرهنگ سیاسی، افراد جامعه به‌عنوان طور نسبی در نظام سیاسی به‌عنوان یک کل (ساختارهای سیاسی یا اداری)، در نهادها (طرح خواست‌ها و تقاضاها) داده‌ها (استراتژی‌ها، قوانین و طبقه‌بندی اولویت‌ها) نقش دارند و نسبت به رفتار نخبگان سیاسی حساس‌اند. در کشورهای برخوردار از این فرهنگ سیاسی، شهروندان از لحاظ روانی براین باورند که می‌توانند به‌نظام سیاسی کمک و مساعدت کنند و بر تصمیمات مؤثر واقع شوند. فرهنگ سیاسی



مشارکتی، برخلاف فرهنگ سیاسی محدود و تبعی، بر اراده شهروندان و اعمال کامل حقوق و تکالیفشان در تصمیمات سیاسی استوار است (بدیع، ۱۳۸۳: ۵۹).

در این نوع از فرهنگ سیاسی، مردم در اجتماع خود فعال‌اند و اغلب در یک یا چند سازمان، داوطلبانه و ارادی عضویت پیرامون سیاست دارند، عموماً خواستار بحث و مناظره هستند. از شرکت در انتخابات احساس غرور می‌کنند به سیستم سیاسی خود می‌بالند. امکان اعتماد ورزی به دیگران و نیز در بحث‌ها و گفتگوهای خانوادگی آموزش مشارکت به کودکان، در میان آنان بیشتر است. فرهنگ سیاسی مشارکتی برای حفظ تقویت مردم‌سالاری، زمین و خاک مرغوب و ایده آلی است. مردم خواهان سازمان‌دهی گروه‌ها برای اصلاح برخی امور ناعادلانه هستند و شایستگی بسیار، کارایی و اثربخشی سیاسی فوق از خود نشان می‌دهند. فرهنگ سیاسی مشارکتی با نظام‌های دموکراتیک که در آن تقسیم کار بالا و نهادهای پابرجا وجود دارد، همسویی دارد (عباسیان، ۱۳۸۷: ۴۷).

## عناصر فرهنگ سیاسی جامعه افغانستان در دوره طالبان

### خشونت‌گرایی و استبداد سیاسی

خشونت‌گرایی و استبداد سیاسی جزء شاخصه‌های فرهنگ سیاسی جوامع و کشورهای توسعه‌نیافته و سنتی محسوب می‌شود. خشونت سیاسی ریشه در خشونت اجتماعی دارد. رویه‌های اجتماعی خشن و غیر دموکراتیک به گونه‌ای که مدارا و تساهل در آن جای ندارد و سبب ایجاد خشونت در تمامی حوزه‌ها به‌ویژه در حوزه سیاست نیز می‌گردد. خشونت سیاسی را می‌توان گونه‌ای از خشونت تعریف کرد که موضوع آن کاربرد قدرت در رفتار سیاسی است. چه بر سر حفظ قدرت باشد و یا بر سر تداوم بخشیدن به یک قدرت موجود باشد، در این معنای عام، خشونت سیاسی را نمی‌توان لزوماً از مفهوم طبیعی خشونت جدا کرد.

استبداد و خشونت‌گرایی سیاسی یکی از شاخصه‌های عمده فرهنگ سیاسی افغانستان خوانده می‌شود. این کشور در تاریخ کهن خود استبداد را تجربه کرده و خشونت یکی از ابزارهای مهم تداوم نظام‌های سیاسی استبدادی در این سرزمین خوانده می‌شود. فقدان تساهل و مدارای سیاسی در بین گروه‌ها و نیروهای سیاسی و اجتماعی، حتی بین مردم از ویژگی‌های کهن فرهنگ سیاسی افغانستان بوده است (خلوصی، ۱۳۹۴: ۶۰). با توجه به این امر که رژیم‌های گذشته افغانستان، بدون استثناء دارای خصلت استبدادی بوده‌اند بنابراین به قول منتسکیو مبنای چنین حکومتی بر ترس استوار است و ترس زمینه را برای به کارگیری خشونت مساعد می‌کند (نویمان، ۱۳۷۳: ۲۶۵).

بعد از سلطه دوباره طالبان بر افغانستان و با گسترش خشونت، اقتصاد ملی آن نیز نابود و سرمایه‌های کلانی از افغانستان به خارج منتقل شده است و کسانی در وطن سرمایه‌گذاری کرده‌اند نیز از اقدام خود پشیمان هستند. ضعف و بحران اقتصادی باعث ایجاد بدبینی میان ملت و حکام افغانستان شده است (فخری، ۲۰۲۱). یکی دیگر از پیامدهای خطرناک خشونت سیاسی برای افغانستان، کاهش نیروی انسانی کارآمد و چرخش قدرت و دستگاه‌های اجرایی و قضایی و غیره بین گروهی محدود است. در دهه پیشین شاهد بوده‌ایم که سیستم سیاسی و حکومت افغانستان بر روی شانه افرادی معدود چرخیده است. هرگاه شخصی در مدیریت در وزارتخانه‌ای ناکام می‌شود، بلافاصله منصب مهم دیگری به او واگذار شده است تا از دایره قدرت بیرون نماند (فخری، ۲۰۲۱).

امروزه هم مناصب مهم تنها به طالبان رسیده و بسیاری از افراد کاردان و کارآزموده به دلیل نگاه تنگ‌نظرانه طالبان از رسیدن به مناصب حکومتی محروم هستند؛ بنابراین خشونت سیاسی، افغانستان را از حضور و مشارکت نیروهای سیاسی مجرب محروم کرده و دایره قدرت محدود به اعضای طالبان شده است.

## بیگانه‌هراسی و بیگانه‌ستیزی

بیگانه‌هراسی و بیگانه‌ستیزی یکی از شاخصه‌های دیگر فرهنگ سیاسی جوامع و کشورهای پیش‌مدرن و توسعه‌نیافته به حساب می‌رود. در جوامعی که بیگانه‌هراسی حاکم است، از هرگونه ارتباط با دیگر کشورها و جوامع، هراس و بیم وجود دارد و اساساً این اندیشه بیشتر از همه‌چیز در اذهان مردم نهادینه شده که بیگانگان، دشمنان ما هستند و تأمین ارتباط و ایجاد روحیه همکاری با دشمن نامعقول است. افغانستان از معدود جوامعی شناخته می‌شود که هنوز هم اصل بیگانه‌هراسی و بیگانه‌ستیزی در فرهنگ سیاسی آن حاکم است. عدم اعتماد نسبت به دیگران و تعریف کردن خود در دایره محدود نظام قبیله‌ای سبب شده که انسان افغانستانی در تعاملاتش با دیگران با نگاه شکاکانه و متعصبانه رویه کنند. این ویژگی، نتیجه دو عامل «بستر سیاسی-اجتماعی» و «حاکمیت استعمار خارجی» است که در فرهنگ سیاسی این کشور موجود است (پای: ۱۳۹-۱۳۸).

این مؤلفه فرهنگ سیاسی در دوران سلطه دوباره طالبان به شدت تقویت شده است؛ زیرا از یک‌سو، مردم افغانستان همواره از لحاظ تاریخی از دخالت بیگانگان در امور کشورشان سرخورده شده‌اند و عامل اصلی مصائب جامعه‌شان را ناشی از حمله، نفوذ یا دخالت خارجی‌ها می‌دانند. از سوی دیگر، طالبان حکومتی است که هنوز موردپذیرش جامعه جهانی قرار نگرفته و چنین القا می‌کند که بیگانگان و دولت‌های خارجی سعی در تضعیف مردم افغانستان دارند و ریشه مشکلات مطلقاً ناشی از دشمنی بیگانگان با این مردم است. چنین نگاهی باعث شده تا بیگانه‌هراسی و بیگانه‌ستیزی در جامعه افغانستان به اوج برسد و حضور هر نیروی خارجی در این کشور به منزله تهدید شمرده شود.

## فرهنگ سیاسی قومی و قبیله‌ای

ماهیت و ویژگی‌های بنیادین فرهنگ سیاسی در افغانستان قبیله‌ای بودن آن است. خصوصیات دیگری که برشمرده خواهد شد همگی در واقع ویژگی‌های متفرع بر همین ماهیت قومی و قبیله‌ای فرهنگ است. در بسیاری از جوامع ممکن است لایه‌هایی از روحیه قبیله‌ای در روستاها یا شهرهای دوردست باقیمانده باشد، اما در کلان‌شهرها لاقلاً فرهنگ مدرن تا حدودی حاکم است و فرهنگ قبیله‌ای کم‌رنگ گردیده است؛ اما در افغانستان هنوز هم در پایتخت کشور فرهنگ قبیله و قومیت حاکم است. رقابت‌های سیاسی، احزاب، انتخابات، عزل و نصب‌ها و هر نوع رفتار سیاسی در کشور متأثر از همین فرهنگ قبیله‌ای است. هرچند قوم‌مداری در عرصه سیاسی در افغانستان به مفهوم مدرن آن پیشینه چندانی ندارد، اما پیوند قومیت به معنای سنتی آن با ساختار قدرت سیاسی ریشه‌های تاریخی دارد. صاحب‌نظران، تاریخ‌نگاران و پژوهشگران رابطه قومیت و قبیله با قدرت سیاسی در تاریخ معاصر افغانستان را عمدتاً از دوره احمدشاه درانی بررسی می‌کنند. از دیدگاه جامعه‌شناسی سیاسی، نظام سیاسی در افغانستان همیشه متأثر از ساختارهای قومی و قبیله‌ای بوده است (سجادی، ۱۳۸۰: ۳۰).

طالبان هم که از قومیت پشتون هستند، از خصیصه قوم‌گرایی نهایت بهره را برده‌اند. تبدیل انحصار قدرت سیاسی پشتون به یک عادت واره به واسطه قدرت سیاسی شکل‌گرفته و قوم پشتون در طول زمامداری یک‌جانبه خود، با القاء انحصار حاکمیت، این عادت واره را ایجاد نموده است. حاکمیت زمامداران پشتون و تمامت خواهی قومی و سیاسی در صحنه قدرت و حاکمیت سیاسی، با ترویج و تحکیم اندیشه و آرمان انحصارگری همراه بود و این رویکرد منجر به حاشیه‌نشینی، ظلم‌پذیری و انزوای شدید سایر اقوام ساکن در افغانستان از قبیل تاجیک‌ها، ازبک‌ها، بلوچ‌ها، ترکمن‌ها و مخصوصاً هزاره‌ها گردیده است (باقری دولت‌آبادی و دیگران، ۱۳۹۷: ۸۹)؛ بنابراین قوم‌گرایی دولت طالبان و تبعیض‌های برخاسته از آن

در افغانستان باعث ایجاد دیوار عظیم بی‌اعتمادی بین دولت و جامعه شده و عدم اطمینان مردم افغانستان به نظام سیاسی این کشور منجر به عدم حمایت، کارشکنی، ناراضی‌ت‌ی، عصیان و قانون‌گریزی شده و این رفتارها خود می‌تواند باعث بازتولید و تشدید تبعیض‌ها و همچنین سرکوب از جانب دولت شود. به‌علاوه تداوم چنین کنش و واکنش‌هایی منجر به بروز بحران‌های سیاسی و اجتماعی در افغانستان می‌شود.

### جزم‌اندیشی و مطلق‌نگری

یکی از خصوصیات فرهنگ سیاسی در افغانستان که جنبه سنتی آن را نشان می‌دهد، جزم‌اندیشی و سیاه‌وسفید دیدن است. احزاب سیاسی چه در عصر کمونیستی و چه احزاب جهادی، چنان مطلق‌نگر بوده‌اند که یک مرز و دیوار بلند آهنین بین خود و دیگران ایجاد نموده و با این خود و بیگانه‌سازی، مطلق‌نگری و جزم‌اندیشی را در جامعه افغانستان نهادینه ساختند. در احزاب جهادی چون رویکرد دینی و چهره اسلامی داشتند، خود و بیگانه‌سازی به مرز تکفیر هم رسیده است. در این فرهنگ سیاسی بین اعضای احزاب این عقیده شکل گرفته بود و به هوادارانشان تلقین می‌شد که مرز حزب، خودی است. این نوع نگرش تا حال در میان احزاب فعالان سیاسی وجود دارد (سیف زاده، ۱۳۷۸: ۴۴).

### قانون‌گریزی

یکی از ویژگی‌های فرهنگ سیاسی در افغانستان عبور از قانون و برگشت به قواعد قبیله است، براین اساس قانون تا اکنون هیچ بار ارزشی برای کارگزاران و افراد جامعه ندارد و به لحاظ دینی تاکنون خود را ملزم به رعایت قوانین نکرده‌ایم. قانون تنها بر صفحات کاغذ باقیمانده و متولیان قانون خود را در صف مقدم قانون‌شکنی قرار داده‌اند. موارد سطح کلان قانون‌شکنی به‌اندازه‌ای است که برشمردن شواهد و

موارد آن، خود یک من کاغذ شود. این امر به‌خصوص ساختار ریاستی نظام سیاسی، زمینه عبور از قانون را در سطح کلان بیشتر فراهم نموده است. نه به این معنا که قانون‌شکنی تمام افراد به جهت ریاستی بودن نظام است، بدین معنا که ریاست قوه مجریه که فرد اول مملکت به شمار می‌رود، در قبال قانون‌شکنی‌ها بی‌تفاوت مانده و خود زمینه‌ساز قانون‌شکنی را در ساختار فراهم می‌سازد (پولادی، ۱۳۸۳: ۱۸).

### بی‌اعتمادی به دولت

سوءظن عمیق نسبت به انگیزه‌های مقام‌های دولتی و نحوه قدرت‌یابی آن‌ها مانعی است در برابر همکاری و مشارکت سیاسی جامعه افغانستان در امور. عنصر بی‌اعتمادی در فرهنگ سیاسی مردم افغانستان تا حدی منبعث از تجربیات تلخ گذشته و واقعیات جاری است اما نباید فراموش کرد که اعتماد سیاسی از سرمایه‌های مهم نظام‌های سیاسی به شمار می‌رود. اعتماد مردم به‌نظام سیاسی انگیزه لازم برای تعامل و مشارکت و همچنین حمایت از نظام سیاسی و تصمیمات آن را ایجاد و در مقابل بی‌اعتمادی سیاسی جامعه به دولت منجر به عدم پشتیبانی مردم از مسئولان، قانون‌گریزی، بی‌انگیزگی برای مشارکت سیاسی قانونی و متعاقباً بروز اعتراض‌های سیاسی بعضاً خشونت‌آمیز و غیر مدنی می‌شود. پیشبرد برنامه‌ها برای دولت‌هایی که از سرمایه اعتماد جامعه بی‌بهره باشند، مستلزم صرف زمان و هزینه‌های مالی گزافی است و همین هزینه‌ها گاهی دولت‌ها را از تحقق برنامه‌های خود مأیوس می‌کند و آن‌ها را به انفعال و بی‌عملی می‌کشاند (پور قدیری، ۱۳۹۹).

این عنصر فرهنگ سیاسی هم بعد از حضور طالبان در قدرت رو به ضعف نهاده است؛ زیرا طالبان‌نیم به‌عنوان یک گفتمان شریعت محور اصولاً به دنبال کسب اعتماد و مشروعیت مردمی نیست چراکه خود را به‌طور الهی مشروع دانسته و در امر حکومت، قانون‌گذاری و اجرای آن، محور را رضایت خدا قرار می‌دهد نه رضایت مردم، درست به همین دلیل است که کوچک‌ترین تلاشی برای محبوب بودن نزد

جامعه نمی‌کند و اگر امروز برای جلب مشروعیت بین‌المللی تلاش می‌کنند از سر اجبار و به دلیل نچرخیدن چرخ اقتصاد مملکت است. برای ایجاد مدینه فاضله مورد نظر طالبان حداقلی از امکانات و فرمان‌برداری مردم لازم است که ورشکستگی اقتصادی مانع تحقق این حداقل‌ها می‌شود (پور قدیری، ۱۴۰۱).

نکته دوم آن‌که طالبان برای مردم افغانستان مانند نامه خوانده نشده نیست. این گروه یک‌بار دیگر در سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ قدرت را در افغانستان در دست داشت و پیش‌بینی اینکه در پی ایجاد چه شکلی از حکومت است چندان سخت نیست. طالبان پیش از به قدرت رسیدن مجدد و در طی مذاکرات صلح بارها و بارها اعلام کرده بود که طرز رفتار و تفکر آن‌ها با گذشته متفاوت است ولی همان زمان هم می‌شد با رفتار و شیوه اداره امور در ولسوالی‌های تحت کنترل آن‌ها به این نتیجه رسید که هیچ چیزی عوض نشده است. مردم افغانستان از همان ابتدا می‌دانستند که قرار است چه اتفاقاتی در مملکتشان بیفتد درست به همین دلیل عده زیادی از مردم راه فرار از کشور را در پیش گرفتند. طالبان مدت زیادی نیست که به قدرت رسیده است اما در همین مدت کم توانسته است تا حد زیادی مردم را بابت شیوه حکومت آتی خود مطمئن کند. اجباری شدن برقع، ممنوعیت تحصیلات عالی برای زنان، عدم پایبندی به عفو عمومی که خودشان اعلام کرده بودند و مواردی از این دست باعث شده است مردم افغانستان تا حد زیادی طالبان را غیرقابل اعتماد یافته و مشروعیتی برای حکومت آن‌ها قائل نباشند (پور قدیری، ۱۴۰۱).

دلیل سوم را باید در ناتوانی طالبان در تحقق امنیت و ثبات جستجو کرد. حکومتی که توان تأمین نیازهای مردم و همچنین امنیت را نداشته باشد نمی‌تواند مورد اعتماد و پذیرش مردم باشد. طالبان از زمانی که به قدرت رسیده است نتوانسته است امنیت و ثبات را در کشور برقرار کند. داعش عملیات متفاوتی در این کشور داشته و طالبان نتوانسته هیچ اقدامی در برابر این گروه انجام دهد. ناامنی از یک‌طرف و مشکلات

اقتصادی از طرف دیگر هرروز بیشتر مردم افغانستان را مطمئن می‌کند که امارت اسلامی طالبان اداره مملکت را ندارد. مشکلاتی که بخشی از آن‌ها به دلیل تحریم‌ها و قطع روابط خارجی با این کشور و بخش دیگر به دلیل عدم مهارت و تخصص مسئولان گماشته شده است (پور قدیری، ۱۴۰۱).

## انفعال و عدم مشارکت

فقدان مشارکت مردم در امور سیاسی و سپردن سرنوشت خود به ریش‌سفیدان و بزرگان قوم از ویژگی‌های دیگر فرهنگ سیاسی در افغانستان است که در دوره طالبان تشدید شده است. آنچه باعث روحیه انفعال در بین مردم این کشور می‌شود سنت احترام به سران قوم و همچنین کمبود آگاهی سیاسی مردم است که در نهایت باعث می‌شود آن‌ها سرنوشت خود را به دست کسانی بسپارند که مورد احترام و اعتماد هستند و هم به ظن آن‌ها آگاهی سیاسی بیشتری دارند. از دیگر دلایل انفعال برخی از مردم افغانستان آموزه‌ها و تبلیغات محافل آموزشی و فکری طالبانی است. طالبان دموکراسی را در برابر شریعت قرار داده و در تبلیغات خود آن را خلاف اسلام معرفی می‌کنند. به‌عنوان مثال در باب مجلس و انتخابات پارلمانی معتقد است از آنجا که در قرآن و سنت همه قوانین لازم برای زندگی وجود دارد بنابراین ضرورتی به وضع قوانین جدید توسط انسان‌ها وجود ندارد بنابراین پارلمان فاقد صلاحیت لازم برای قانون‌گذاری است. در انتخابات پارلمانی سال ۱۳۹۷ افغانستان طالبان با نشر اعلامیه تهدیدآمیز به مردم افغانستان هشدار داده که در انتخابات پارلمانی شرکت نکنند و به نیروهای خود دستور داد که مانع برگزاری انتخابات شده و متصدیان این انتخابات را مورد هدف قرار دهند. در جامعه‌ای که بنا بر آمار تنها ۳۹ درصد افراد بالای ۱۵ سال باسواد هستند چنین برداشت‌های افراط‌گرایانه‌ای از دین عده زیادی را می‌فریبد و برداشت‌های آن‌ها از دموکراسی را مخدوش می‌کند. در نظرسنجی که توسط آسیا فاندریشن در سال ۱۳۸۶ صورت گرفته است، فقط ۲۵



درصد مردم افغانستان از دموکراسی، برداشت حکومت مردم را دارند (پورقدیری، ۱۳۹۹).

## پیدایش و شکل‌گیری طالبان

طالبان (به معنای طلبه‌ها) گروهی از شبه‌نظامیان روحانی اسلام‌گرای مخالف دولت‌های افغانستان (دولت پیشین) و پاکستان است که عقاید مذهبی باریشه‌هایی در مکتب حنفی دیوبندی، مذهب وهابیت و دیدگاه‌های جهادگرایی سلفی ابن تیمیه دارد. این گروه از زمان پیدایش در سال ۱۹۹۴ تاکنون از طرف‌های درگیر در جنگ افغانستان بوده است و پس از تصرف افغانستان، از سال ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ با نام امارت اسلامی افغانستان بر این کشور حکومت کرده است. بیشتر افراد گروه طالبان پشتون‌هایی هستند که در مناطق شمال غربی پاکستان و دو سوی خط دیورند، زندگی می‌کنند.

طالبان از آغاز حمله آمریکا به افغانستان که موجب برکناری آنان از قدرت شد، با نیروهای آمریکا و ناتو نیز در جنگ هستند. رهبر کنونی طالبان پس از کشته شدن ملا اختر منصور، هیبت‌الله آخوندزاده است. اولین رهبر طالبان محمد ملا عمر نام داشت. طالبان بیشتر از اینکه دیوبندی عمل کند، قشری و قبیله‌ای برخورد می‌کند. آن‌ها حتی با اخوانی‌ها و جماعتی‌ها و مودودی‌ها سرسازش ندارند.

طالبان با دیدگاهی بسته و با بازگشت به نگرش‌های مذهبی و زیر فشار قرار دادن مردم موجب نارضایتی قشر زیادی از مردم افغانستان شدند. آن‌ها پس شکست گروه‌های رقیب در سال ۱۹۹۶، نام حکومت افغانستان را از جمهوری اسلامی به امیرنشین (امارت اسلامی افغانستان) تبدیل نمود. حکومت طالبان با رادیو، تلویزیون، موسیقی، نقاشی، مجسمه‌سازی و آثار هنری مخالف بودند و مجسمه‌های بودا در

بامیان را که از جمله غنائم فرهنگی و باستانی افغانستان بود را منهدم ساختند. در دوران حکومت طالبان، کریکت تنها ورزش مجاز در افغانستان به شمار می‌رفت.

تابستان سال ۱۴۰۰ نیروهای طالبان بار دیگر بخش گسترده‌ای از ولایات افغانستان را به تصرف خود درآوردند و به صورت مشخص در تاریخ ۲۴ مردادماه این گروه موفق شد وارد کابل پایتخت افغانستان شده و کنترل فرودگاه را به دست بگیرد. با فرار اشرف غنی به تاجیکستان، حکومت جمهوری به پایان رسید و طالبان بعد از ۲۰ سال دوباره قدرت را در افغانستان به دست گرفت.

### آسیب‌شناسی شرایط افغانستان بعد از طالبان

باگذشت یک‌سال و چند ماه از سقوط کابل، وضعیت افغانستان با آنچه طالب‌ها در آغاز حکومت از آن دم می‌زدند فاصله زیادی دارد. گروه طالبان پس از تصرف افغانستان بارها و بارها وعده برقراری صلح، ثبات و امنیت در کشوری را داد که دهه‌ها درگیر جنگ بوده است؛ اما اکنون در افغانستان نه خبری از صلح و امنیت هست و نه ثبات. طالبان در طول سال گذشته ناتوانی خود در حل بحران‌های اقتصادی، امنیتی و سیاسی افغانستان را به‌خوبی نمایش داده است. به‌نحوی که طی این مدت نتوانسته با هیچ‌یک از کشورهای همسایه ارتباطی دوستانه برقرار کند و هیچ کشوری در جهان هنوز حکومت طالبان را به رسمیت نشناخته است.

بعد از سلطه‌ی دوباره طالبان فقر، گرسنگی و بحران انسانی در افغانستان به وخیم‌ترین وضعیت خود رسیده است. بر اساس آمارهای سازمان ملل، گرسنگی شدید بیش از ۲۰ میلیون افغان، یعنی نزدیک به نیمی از جمعیت را در معرض خطر قرار داده است؛ رقمی که نسبت به سال ۲۰۲۱ افزایشی ۶۵ درصدی داشته است. همچنین بانک جهانی در گزارش جدید خود هشدار داده که ۶۹ درصد از مردم افغانستان توان تأمین غذای روزانه خود را ندارند و ۱۶ درصد از خانواده‌های افغان

در طول روز کمتر از یک وعده غذا مصرف می‌کنند. آمارهای جهانی همچنین نشان می‌دهند ۵۹ درصد از افغان‌ها نیازمند دریافت کمک آبی هستند و در صورتی که اقدامی سریع صورت نگیرد تا پایان سال، ۹۷ درصد از جمعیت افغانستان به زیرخط فقر سقوط خواهند کرد. در این میان، کودکان افغان اصلی‌ترین قربانیان به شمار می‌روند. سازمان ملل اردیبهشت‌ماه ۱۴۰۱ اعلام کرد بیش از ۱,۱ میلیون کودک زیر ۵ سال در افغانستان در معرض سوء تغذیه شدید قرار دارند، در حالی که خدمات درمانی کارآمد و مناسبی هم برای رسیدگی به وضعیت کودکان آسیب‌دیده در این کشور وجود ندارد. (www.hamshahrionline.ir,1400).

عمده‌ترین پیامد حضور دوباره طالبان در قدرت، گسست روند رشد یک نسل با آینده است، چون در نگاه و نگرش طالبان آنچه به گذشته مربوط می‌شود همه محصول فرهنگ اشغال است و از اساس باید اسلامی شود. این طرز فکر باعث فرار مغزها از کشور شده و جامعه را از حیث رشد فکری به تک منبعی و رکود مواجه کرده است. از طرف دیگر هم فکر سخت‌گیرانه طالبان نسبت به زنان و اقلیت‌های قومی و مذهبی افغانستان را به سمت انزوای بین‌المللی پیش برده است. مشکل عمده کار اما اینجا است که طالبان در پی تعدیل و تسامح در این طرز فکر خود نیستند. بلکه در طرز فکر و اندیشه‌شان نسبت به جامعه و سیاست است حال آنکه برای دولت داری در دنیای امروز ناگزیر به تغییر و تعدیل آن هستند. پیامد منفی دیگر سقوط نظام جمهوریت و احیاء امارت اسلامی، تک قومی و تک گروهی شدن حاکمیت در افغانستان است هرچند طالبان آن را حداقل از نظر قومی رد می‌کنند (صالحی، ۱۴۰۱).

موضوع دیگر، به قهقرا رفتن مشارکت سیاسی و تثبیت استبداد سیاسی است. در سیستم سیاسی طالبان، خبری از تفکیک قوا نیست.

به‌علاوه می‌توان محورهای اصلی تفکر دینی طالبان را این‌گونه احصاء کرد:

۱. اندیشه‌ی دینی طالبان، مبتنی بر شریعت اسلامی و به شیوه‌ی خلفای راشدین است؛

۲. اندیشه‌ی دینی طالبان، آمیزه‌ای از فقه ظاهرگرای حنفی، یا حنبلی و تفکر متمایل به تصوف خشن است؛

۳. اندیشه‌ی دینی طالبان، قرابت بسیاری با نظام فکری وهابیت دارد؛

بدین قرار، طالبان با تکیه بر مؤلفه‌های فوق، به‌جای عرضه‌ی تفسیری متساهل و روادار از دین، قرائتی سخت‌گیرانه و تعصب‌آلود از دین عرضه می‌کنند. این نکته، چهره‌ی لطیف و رحمانی دین را سیمایی ستیزه‌جو و خشن معرفی می‌کند. بدیهی است که تمسک به ظواهر و مظاهر، غفلت از گوهر دین و اسلام را در پی داشته و دست حاکمان را در اعمال هرگونه محدودیت برای مردم باز می‌گذارد؛ محدودیت‌هایی که در وهله‌ی نخست، زنان افغانی و در مراحل بعد قومیت‌های مختلف افغان و در نهایت تمامی جامعه‌ی افغانستان را دربر می‌گیرد.

به‌طور کلی، حاصل نظام سیاسی طالبان، ظهور بحران‌های عدیده است که این بحران‌ها تاکنون به مدد نیروهای نظامی و خشن طالبان، تبلور عینی نیافته و عواقب آن به تعویق افتاده است که عبارت‌اند از: ۱. بحران مشروعیت؛ ۲. بحران مشارکت؛ ۳. بحران کارآمدی؛ ۴. بحران توسعه

## نتیجه‌گیری

بر اساس نظریه‌ی آلموند و وربا، در جامعه‌ی افغانستان فرهنگ سیاسیِ منازعه‌گرا حاکم است. این منازعه‌گرایی را می‌توان در شکاف‌های اجتماعی، ضعف نهادی، بی‌اعتمادی و جزایر فرهنگی دید. پژوهش حاضر فرهنگ سیاسی افغانستان در دوران طالبان به شدت شکننده، چندپاره و جزیره‌ای است. در واقع می‌توان به جای فرهنگ سیاسی از فرهنگ‌های سیاسی در افغانستان نام برد. این فرهنگ‌های سیاسی به جای این‌که نمایانگر زیبایی تکثر سیاسی باشند، به‌عنوان جزیره‌هایی عمل می‌کنند که آهسته‌آهسته از هم دور می‌شوند.

درواقع بعد از سلطه دوباره طالبان بر افغانستان، شکاف‌های گوناگون اجتماعی در این جامعه تشدید شده و خشونت سیاسی، بیگانه‌هراسی، انفعال و عدم مشارکت، بی‌اعتمادی به دولت، جزم‌اندیشی و مطلق‌نگری و در جامعه افغانستان رو به فزونی گرفته است. بر اساس نظریه آلموند و وربا، فرهنگ سیاسی افغانستان در دوره طالبان، فرهنگی تلفیقی از فرهنگ تبعی یا انفعالی است؛ زیرا از یک‌سو، حکومت اجازه مشارکت سیاسی به افراد را نمی‌دهد و تنها نخبگان مرتبط با قومیت پشتون و گروه طالبان در سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری دخالت دارند. در این فرهنگ، مردم عملاً اتباع حکومت تلقی شده و احساس تعهد اندکی نسبت به حکومت دارند و از صحبت کردن در امور سیاسی احساس گریزان هستند.

از سوی دیگر، افراد هیچ انتظاری از نظام سیاسی ندارند. جهت‌گیری‌های سیاسی در این نوع فرهنگ سیاسی، فوق‌العاده ضعیف است و مردم تصور نمی‌کنند که در شکل‌گیری و دگرگونی هدف‌های سیاسی طالبان مؤثر باشند. به همین دلیل بسیاری از آن‌ها راه مهاجرت به کشورهای دور و نزدیک را در پیش گرفته‌اند؛ زیرا اصولاً نه نسبت به نهادهای سیاسی کشور و نیز مسائل و تصمیمات ملی احساس وابستگی می‌کنند و نه تصویر روشنی از نظام سیاسی موجود در افغانستان در ذهن دارند.

در نتیجه این فرهنگ سیاسی، افغانستان را به سمت فرهنگ سیاسی ستیزه‌جو سوق خواهد داد. هر شکاف اجتماعی، بیان‌گر فرهنگ سیاسی خاصی است که هر گروه اجتماعی بدان باورمند است. هر خرده‌فرهنگ سیاسی خاص، به‌مرور زمان می‌تواند با خرده‌فرهنگ‌های سیاسی دیگر اصطکاک ایجاد کند و مشکلات دیگری را پدید آورد بنابراین فرهنگ سیاسی افغانستان دچار شکاف‌های گوناگونی است. از جمله شکاف قومی، شکاف زبانی، شکاف نسلی، شکاف طبقاتی، شکاف سنت و مدرنیته، شکاف جنسیتی و شکاف مذهبی.

در پایان بار دیگر به سؤال اصلی و فرضیه رجوع می‌شود تا پاسخی درخور ارائه شود. پرسش اصلی پژوهش به این صورت مطرح شد که سلطه دوباره طالبان چه تأثیراتی بر فرهنگ سیاسی جامعه افغانستان بر جای گذاشته است؟ به‌طور کلی می‌توان به سؤال تحقیق و راستی آزمایی فرضیه پژوهش این‌گونه پاسخ داد که بر اساس نظریه آلموند و وربا، بعد از سلطه دوباره طالبان بر افغانستان فرهنگ سیاسی جامعه در حوزه‌هایی مانند مشارکت سیاسی، حقوق زنان، مشروعیت و کارآمدی و مقبولیت سیاسی رو به قهقرا رفته و قوم‌گرایی، خشونت و استبداد سیاسی بیگانه‌هراسی و انحصارگرایی روندی تزايدی به خود گرفته است. نتیجه این شرایط، انفعال و سرخوردگی جامعه از حاکمانی است که بر اساس ایستارهای ثابت و خشک اندیشانه حکومت می‌کنند.

## منابع

- باقری دولت‌آبادی، علی؛ باقری، محمد و نایب، علیرضا. (۱۳۹۷). نقش عادت واره های قوم پشتون در بازتولید قدرت طالبان، فصلنامه سیاست پژوهی، شماره ۱۱، زمستان، صص ۱۰۳-۷۵.
- بخشایشی اردستانی، احمد، میرلطفی، پرویز رضا، (۱۳۹۰). نقش جامعه‌پذیری سیاسی در شکل‌گیری طالبانیزم در افغانستان، نشریه مطالعات روابط بین‌الملل، ۱۴، زمستان، صص ۲۹-۵۶.
- بدیع، حسین؛ عباس زاده مرزبالی، مجید و قهرمان، میثم. (۱۳۹۷). فرهنگ سیاسی؛ یک بررسی مفهومی و نظری، فصلنامه سیاست، شماره ۱۷.
- پای، لوسین (۱۳۷۰). فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی، ترجمه، مجید محمدی، نامه فرهنگ، تهران، نشر علم، سال دوم، شماره ۷، ۱.
- سریع القلم، محمود. (۱۳۸۷). فرهنگ سیاسی ایران، تهران: نشر فرزانه.
- عارفی، داوود (۱۳۹۹)، کتاب فرهنگ جزیره‌ای تأملاتی پیرامون فرهنگ سیاسی افغانستان هرات، انیستو مطالعات استراتژیک افغانستان.
- عارفی، محمد اکرم، حمیدی، روبینه، (۱۳۹۷) نقش فرهنگ سیاسی در مشارکت سیاسی افغانستان (۱۳۸۰-۱۳۹۵) فصلنامه کاتب، ۱۱، زمستان، صص ۱۰۱-۱۲۱.
- عالم، عبدالرحمن، (۱۳۷۴). فهم فرهنگ سیاسی، فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۴.
- عباسیان، علی اکبر. (۱۳۸۷). فرهنگ سیاسی در امثال و حکم فارسی، تهران: نشر اختران.

فرهنگ سیاسی؛ یک بررسی مفهومی و نظری گروه علوم سیاسی دانشگاه مازندران  
زاده مرزبالی مجید عباس دانشجوی دکتری علوم سیاسی پژوهشگاه علوم انسانی و  
مطالعات فرهنگی میثم قهرمان

قراگوزلو، محمد (۱۳۸۷). فکر دموکراسی سیاسی، تهران: موسسه انتشارات نگاه.

قوام، عبدالعلی (۱۳۷۴). نقد نظریه‌های نوسازی و توسعه سیاسی، تهران: انتشارات  
دانشگاه شهید بهشتی.

قوام، عبدالعلی (۱۳۸۲)، سیاست‌های مقایسه‌ای، تهران: سمت.

قیصری، نوراله و شکوری، ابوالفضل (۱۳۸۱). فرهنگ سیاسی: پژوهشی در ساختار و  
تحولات نظری یک مفهوم، نامه مفید، شماره ۳۲.

کاظمی، جمال (۱۳۸۰). طالبان و هلال بنیادگرایی، مجله پگاه حوزه، آبان، شماره

۲۵

مهدوی، سید بسم الله و سجادی، سید عبدالقیوم (۱۴۰۱). فرهنگ سیاسی و  
توسعه‌نیافتگی رفتار سیاسی در دوره امان‌الله خان (با تأکید بر ارزش‌های اسلامی).  
فصلنامه مطالعات تاریخ جهان اسلام، شماره ۲۱.

نویمان، فرانتس (۱۳۷۳). آزادی، قدرت و قانون، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران:

انتشارات خوارزمی سجادی، سجادی، عبدالقیوم (۱۳۸۰). جامعه‌شناسی سیاسی

افغانستان، کابل: نشر خاتم

پور قدیری، آرین (۱۳۹۹). بررسی موانع فرهنگی توسعه سیاسی در افغانستان،

موسسه مطالعات راهبردی شرق، موجود در:



پور قدیری، آرین. (۱۴۰۱). چرا طالبان از اعتماد جامعه محروم است؟ وب‌سایت  
خبرآن لاین. موجود در:

<https://www.khabaronline.ir/news/1640640/>

فخری، عبدالصبور. (۲۰۲۱). خشونت سیاسی در افغانستان؛ پیشینه، عوامل، پیامدها و  
شیوه علاج آن، خبرگزاری آنا تولی.

سقوط افغانستان؛ یک سال بعد | جدیدترین بحران طالبان | ۵ پرده از افغانستان تحت  
سلطه طالبان. (۱۴۰۱)، وب‌سایت همشهری آن لاین، موجود در:

[https://www.hamshahrionline.ir/news/697519](https://www.hamshahrionline.ir/news/697519/)

افغانستان؛ سال فاجعه بار حکومت طالبان، (۲۰۲۲)، موجود در:

<https://www.hrw.org/gbz/news/2022/08/11/afghanistan-talibans-catastrophic-year-rule>

صالحی، برنا. (۱۴۰۱). پیامدهای سقوط؟ موجود در:

<http://www.afghanpaper.com/nbody.php?id=171039>